

رو به جانب آسمان

[استیون گرین (۱) کتابخوان حامدی]

سرگرد هیجان زده دل نگران گفت: «حالا چه کار کنیم؟»

تیموتی لین (۲) گفت: «خاکش کنیم.»
۲ افسر به پاتین نگه کردند؛ آنجا نزدیک پاهای شان بدن رفیق شان افتاده بود. صورتش مهبانسی رنگ بود و چشمان درخشانش به آسمان خیره شده بود. از بالای پیکرهای شان صغیر گلوله‌هایی که همچون باد می‌گذشت، شنیده می‌شد. و بر فراز تپه، افراد از نفس افتاده گرهان لین از زیادته نظام اسپینز برکن به شکل حساب شده ای شلیک می‌کردند.

سرگرد شروع کرد به حرف زدن: «فکر نمی کنی کتی بهتر باشد تا فردا صبر کنیم؟»

لین گفت: «نه. من نمی توانم این موقعیت را یک ساعت دیگر نگه دارم. مجبورم فرمان عقب نشینی بدهم. ما باید بیل بزرگه (۳) را خاک کنیم.»

سرگرد گفت: «راحتت افراد ایزل کندن دارند؟»

لین رو به عقب، به سمت خط آتش کوچکش فریاد زد و ۲ مرد به آرامی پیش آمدند؛ یکی با کلنگ دیگری با بیل. آنها به مسیری که کت تیر اندازهای روستینا با شلیک می کردند، خیره می بودند. گلوله‌ها از کنار گوش‌های شان می‌گذشت و تن ترق صدا می کرد. لین با صدای خشک و خشنی گفت: «این جا را بکنند؛ ما مردها دستپاچه و قدری هم هراسان، از این که نمی توانستند ببینند گلوله‌ها از کجا می آید، چمن‌ها را برانداز کردند. ضربه کند کلنگ وقتی به زمین می خورد، شبیه صدای گلوله‌ها ترق صدا می داد. در همان زمان، سرباز دیگری شروع کرد به بیل زدن.

سرگرد به آرامی گفت: «به گمانم بهتر باشد لباس هایش را بگردیم... شاید چیزی...»

لین به علامت مثبت سرنگان داد. هر دو با کتکواچی و پیریشانی به جسد نگاه کردند. سپس لین ناگهان شانه‌ای تکان داد و به خود آمد. گفت: «بله، بهتر است بیچیم جی داره.»

زوزه دست هایش را به بدن افسر زده نزدیک کرد. اما دستش هاروی دکمه‌های فرغ افسر سرد مرد ماند. نخستین دکمه از خون خشک شده به رنگ سرخ آجری درآمده بود و او هفتاد نداشت از آن دست بزند.

سرگرد با خشونت گفت: «بیچنا.»

لین دست‌های مثل چوبش را تکان داد. انگشتانش کورگولانه به سوی دکمه‌های خونین پیش می‌رفت.

دست آخر با چهره‌ای رنگ بریده برخواست. یک ساعت مچی، یک سوت، یک کیسه توتون، یک دستمال جیبی، یک غلاف کوچک ورق و چند برگ کاغذ جمع کرده بود. به سرگرد نگاه کرد. سکوت بود. سرگرد احساس می کرد آدم نامردی بوده که لین را واداشته بود همه آن کارها خوشایند او خودش به تنهایی انجام دهد.

لین گفت: «جب، فکر کنم همه شان همین است. تپانچه و شمشیرش هم که پیش تو است.»

سرگرد در حالی که صورتش می لرزید گفت: «بله و بعد در حالی که شمشیر قوران می کرد، ناگهان رو به دو سرباز فریاد زد: «چرا زودتر آن گورانی کید؟ اصلا دارید چه کاری می کنید؟ جنیند، من تا به حال چنین

احمق‌هایی ندیده بودم... حتی وقتی که او این چنین خشکمنگ فریاد می زد، باز هم آن دو تا سرباز بیشتر برای حفظ جان شان کار می کردند. آخر گلوله‌ها در دست از بالای سرشان رد می شد.»

گورگولانه شده بود. شاهکاری نبود؛ فقط یک گودال کم عمق کوچک و نامرور بود. لین و سرگرد بار دیگر ساکت و کتکواچه به یکدیگر نگاه کردند.

ناگهان سرگرد با صدای بلند خنده‌ای غیرعادی سر داد. خنده وحشتناکی که از ابتدا با رنگش اعصاب را تحریک می کرد. با خوشترگی به لین گفت: «خب! گمان می کنم ما بهترین گور را برای شما کرده باشیم.»



تپه، دو تا کدن بلدی؟
لین گفت: «تا وقتی که گور را پر نکرده‌اند، دعا نمی خواند.»

سرگرد از اشتباهی که مرتکب شده بود، بیکه خورد. گفت: «نمی خوانند؟ بعد هم ناگهان فریاد زد: «خب، پس بیا تا وقتی که می تواند بشنود، دخالی، چیزی بخواهیم.»

لین گفت: «بسیار خب. دو تا کدن بلدی؟»
سرگرد گفت: «حتی یک خطش هم پادم نیست.»

لین بدجوری مردد بود. گفت: «من دو خطش را می توانم تکرار کنم، ولی...»

سرگرد گفت: «خب، پس، شروع کن. تا هر جایش که می توانی ادامه بده. به هر حال همین هم خودش غنیمی است. این جانوران وحشی هم که دقیقاً به طرف ما نشانه رفته اند.»

لین به دو تا سرباز ناگهانی انداخت و ولق واق کرد. «خود را!» سربازها با گیجندگی و محزون خبردار ایستادند. سرگرد کلاه خودش را تا زانوهای او برد و لین با سری برهنه بالای گرد ایستاد. کت تیر اندازهای روستینا به چاکشی شلیک می کردند.

ای پدر مقدس، دوستان به درباری عمیق مرگ فرو رفت، لیکن روشی به سوی تو پوی نشد، همچنان که حباب از دمان غرقیبی به بالا برمی خیزد. تنها می کنیم، ای پدر مقدس، حباب کوچکی را که به سویت پرواز می کند، درباری و...»

لین، اگر چه صدایش گرفته بود و سرشار می نمود، تا این دم هیچ به لکت نشانه داده بود، اما در این لحظه نماینده از خواندن باز ماند و به جنازه نگاه کرد.

سرگرد با پریشان حالی تکان خورده و شروع کرد به خواندن: «و از عرش رفیعت... و سپس او هم از خواندن باز ماند.»

لین گفت: «و از عرش رفیعت...»
سرگرد در آخرین لحظه دعا ناگهان عبارتی را از دعا خاکسپاری آیتز برکن به خاطر آورد و با رفتار بیروزمندان کسی که همه بندگان دعا فرخاخرش مانده می تواند به خواندن ادامه دهد، آن را به کار بست:

«پروردگارا، بر ما ببخشا...»
لین گفت: «پروردگارا، بر ما ببخشا...»

سرگرد با صدایی ضعیف، اما به سرعت تکرار کرد: «ببخشا!»

لین گفت: «ببخشا!» و سپس با خشونت بسیار به ۲ سرباز زد و مانند بیری فرید، «خاک بپزید!»

آتش تک تیر اندازهای روستینا دقیق و ممتد ادامه داد. یکی از سربازهای محزون با بیلبش پیش آمد. نخستین بیل را به زمین زد و پر کرد و برای لحظه ای، با تیرزدی غیر قابل توضیح، آن را بالای سر جنازه تگه داشت.

جنازه ای که با صورتی مهبانسی و با کلاه از درون گور به بالا نگاه می کرد. سپس سرباز پیش را خالی کرد روی... روی پاهای...

تیموتی لین احساس کرد چندتن بار از روی

پیشانی اش برداشته اند. حتی کرده بود شاید سرباز می توانست بیل را روی... روی صورت خالی کند، اما روی پاهای خالی کرده بود، و این نکته مهمی بود... ها، ها... نخستین بیل روی پاهای خالی شده بود. چه رضایتبخش!

سرگرد شروع کرد به واچی کردن. «خب، البته... مردی که ما آن همه سال یا او هم خدمت بودیم... غیرممکن است... می دانی، آدم نمی تواند اجازه دهد دوست صمیمی اش روی زمین بیوسد. محض رضای خدا، بچینید، بیل بزنید!

سرباز بیل به دست ناگهان پس کشید. بازوی چپش را با دست راست چنگ زد و گوش به فرمان به افسر مافوقش نگاه کرد. این بیل را از زمین برداشت و به سرباز زخمی گفت: «برو عقب!» به سرباز دیگر هم گفت: «تو هم برگرد توی سنگر، من خودم این کار را تمام می کنم.»

سرباز زخمی بی آن که نگاه کند و ببیند گلوله‌ها از کجا می آیند، خود را با شتاب از خاکریز بالا کشید و سرباز دیگر هم هنگام او و دنبالش به راه افتاد. با این تفاوت که با شوق و ترانگی ۳ بار به عقب نگاه کرد.

روش اختصاصی بیشتتر گلوله خورده‌ها و گلوله نخورده در راه رفتن همین است.

تیموتی لین بیل را پر کرد و پس از لحظه ای درنگ، یک آن، با حرکتی به نشانه از جنازه، خاک را به درون گور انداخت. وقتی هم که خاک فرود می آمد، تالاب سداداد. لین ناگهان ایستاد و پیشانی اش را با کرد، به کارگزی خسته می ماند!

سرگرد گفت: «شاید اشتباه کردیم.» نگاه احمقانه اش مردد بود. «شاید بهتر بود همین خاکش کنیم. البته اگر فردا... بیشتروی کنیم، می شود جسد را...»

لین گفت: «المنت به تو اهدت را ایندا او افسر ارشد نبود.»

بار دیگر بیل را پر کرد و به درون گور انداخت؛ و زمین هر بار همان طور تالاب صدا می داد. برای مدتی کوتاه، زمین بی صدا ماند. مانند کسی که زمین را می کند تا خود را از خطر برهاند.

بزودی دیگر چیزی دیده نمی شد، مگر آن صورت مهبانسی. لین بیل را پر کرد و سرگرد فریاد کشید: «خدای مهربان! پس سچا وقتی او را می گذاشتی آن تو، صورتش را برنگرداندی این... بعد دیگر لین لکتت افتاده بود.

سرگرد همه چیز را فراموش کرد. لب‌های سفید شده بود. ملتسمه فریاد زد: «بجنب، مراد!»

لین بیل را به عقب تالاب داد و بیل در خطی منحنی پاندول وار پیش رفت. وقتی هم که خاک فرود آمد، تالاب سداداد.

پاورقی
Stephen Crane
Timothy Leary
Yoshi Kuni

یادداشت: این داستان برگرفته از کتاب «داستان کوتاه استیون گرین» است. ترجمه: سید علی حسینی. تصویر: سید علی حسینی.

یادداشت: این داستان برگرفته از کتاب «داستان کوتاه استیون گرین» است. ترجمه: سید علی حسینی.

یادداشت: این داستان برگرفته از کتاب «داستان کوتاه استیون گرین» است. ترجمه: سید علی حسینی.

یادداشت: این داستان برگرفته از کتاب «داستان کوتاه استیون گرین» است. ترجمه: سید علی حسینی.

یادداشت: این داستان برگرفته از کتاب «داستان کوتاه استیون گرین» است. ترجمه: سید علی حسینی.

طرح تجهیز معادن سنگ آهن سنگان

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای

طرح تجهیز معادن سنگ آهن سنگان و آماده‌سازی به شرکت ملی فولاد ایران در نظر دارد اقدام مورد نیاز خود را بشرط ذیل و از طریق مناقصه عمومی یک مرحله ای خریداری نماید. لذا از کلیه تولیدکنندگان داخلی یا فروردستان که در زمان انتشار آگهی اعلام مذکور را در اختیار دارند و مایل به شرکت در مناقصه هستند، دعوت بعمل می آید که از تاریخ درج آگهی در روزنامه تا آخر وقت اداری روز سه شنبه مورخ ۱۳۸۶/۰۹/۱۲ (به استثنای ایام تعطیل) با در دست داشتن معرفی نامه کتبی به آدرس تهران، خیابان سپهروردی شمالی، خیابان هویزه شرقی، پلاک ۴۳ تلفن تماس: ۸۱۲۹۲۰۰۰ و ۸۱۲۹۲۰۰۰ (۸۸۷۶۰۴۷۶-۷) مراجعه و یک نسخه از اسناد مناقصه را دریافت و پیشنهاد خود را حداکثر تا آخر وقت اداری روز یکشنبه مورخ ۱۳۸۶/۰۹/۱۵ به آدرس مذکور تحویل نمایند.

سایر مشخصات:

- ۱- مبلغ تضمین شرکت در مناقصه مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ ریال بصورت ضمانت نامه بانکی و یا چک تضمین شده بانکی می باشد.
- ۲- مدت تحویل: حداکثر یک ماه شمسی
- ۳- تاریخ بازگشایی پیشنهادات: روز سه شنبه ۱۳۸۶/۰۹/۱۲

ردیف	شرح	مقدار	واحد
۱	کابل تخت ۷۰ × ۳۰ با عایق و روکش لاستیکی	۱۳۵۰	متر
۲	کابل تخت ۹۵ × ۳۰ با عایق و روکش لاستیکی	۱۶۵۰	متر
۳	سیم تخت مسی به مقطع ۳۵ mm ² برای سیم کشی ارت حفاظتی	۶۸۰	متر
۴	سیم تخت مسی به مقطع ۵۰ mm ² برای سیم کشی ارت حفاظتی	۸۳۰	متر
۵	مفصل اتصال دو راهی مخصوص کابل ۹۵ × ۳۰	۷	عدد
۶	مفصل اتصال دو راهی مخصوص کابل ۷۰ × ۳۰	۵	عدد
۷	سل آپارات	۱	عدد
۸	نوار ۲۳ - ۳۰ م عرض یک اینچ	۲۰	متر مربع
۹	روکش حرارتی کابل به قطر دو اینچ	۲۰	متر

به پیشنهادهای فاقد اعضاء، شروط، محدود و پیشنهاداتی که بعد از انقضای مهلت مقرر اعلام شده، واصل شود مستقلاً ترتیب اثر داده نخواهد شد.

طرح تجهیز معادن سنگ آهن سنگان

آگهی مناقصه ۸۶/۲۷/B

شرکت ارتباطات زیرساخت

شرکت ارتباطات زیرساخت در نظر دارد خدمات تلفظت ساختمانها، نگهداری فضای سبز، خدمات پذیرائی و نشریات و خدمات عمومی برای ۱۳ مورد از ساختمانهای شرکت را بر اساس شرایط مناقصه و طرح قرارداد به پیمانکاران واجد شرایط و تعیین صلاحیت شده از سوی وزارت کار و امور اجتماعی و اکتدار نماید.

مدت زمان فروش اسناد از تاریخ نشر آگهی لغایت ۸۶/۰۹/۱۲ می باشد.

بهای فروش اسناد با ارائه معرفی نامه مبلغ ۱۰۰۰۰۰ (یکصد هزار) ریال می باشد.

مکان فروش اسناد: خیابان شریعتی - فرسیده به سید خندان و روبروی خیابان شهید قندی (پاییزی سابق) ساختمان مرکزی شرکت ارتباطات زیرساخت - طبقه نیمکف غربی - اطاق شماره ۲ می باشد.

تضمین شرکت در مناقصه مبلغ ۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال (نود میلیون ریال) می باشد که می بایست به صورت چک بانکی رمزدار ارائه گردد.

آخرین مهلت تحویل اسناد مناقصه ساعت ۱۵ روز شنبه مورخ ۸۶/۰۹/۱۲ می باشد.

ضمناً مناقصه گران می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۸۸۱۱۲۱۵۹ تماس حاصل نمایند.

شرکت ارتباطات زیرساخت

آگهی مناقصه ۸۶/۲۷/B

شرکت ارتباطات زیرساخت

شرکت ارتباطات زیرساخت در نظر دارد تأیید نامه های اداری، متصدی دفتری و مایگان را بر اساس شرایط مناقصه و طرح قرارداد به پیمانکاران واجد شرایط و تعیین صلاحیت شده از سوی وزارت کار و امور اجتماعی و اکتدار نماید.

مدت زمان فروش اسناد از تاریخ نشر آگهی لغایت ۸۶/۰۹/۱۲ می باشد.

بهای فروش اسناد با ارائه معرفی نامه مبلغ ۱۰۰۰۰۰ (یکصد هزار) ریال می باشد.

مکان فروش اسناد: خیابان شریعتی - فرسیده به سید خندان و روبروی خیابان شهید قندی (پاییزی سابق) ساختمان مرکزی شرکت ارتباطات زیرساخت - طبقه نیمکف غربی - اطاق شماره ۲ می باشد.

تضمین شرکت در مناقصه مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال (یکصد و پنجاه میلیون ریال) می باشد که می بایست به صورت چک بانکی رمزدار ارائه گردد.

آخرین مهلت تحویل اسناد مناقصه ساعت ۱۵ روز شنبه مورخ ۸۶/۰۹/۱۲ می باشد.

ضمناً مناقصه گران می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۸۸۱۱۲۱۵۹ تماس حاصل نمایند.

شرکت ارتباطات زیرساخت